

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

شباهنگ راد

۲۲ مارچ ۲۰۱۶

«خی پوست» مازندران، پایان یک دوره!

[به مناسبت جانباختن ۵ کمونیست، در ۴ فروردین [حمل] ۶۱]

دوره ای از تاریخ جنبش کمونیستی ایران در اثر تعرض بی امان سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، رقم دیگری خورد؛ دوره ای که جامعه ایران از التهاب سیاسی بسیار بالائی برخوردار بود، سران حکومت، کمر به نابودی جنبش های اعتراضی کارگری - توده ئی و روشنفکری بستند. دستاوردهای مبارزاتی توده ها، یکی پس از دیگری لگدمال شد، به موازات آنها و گام به گام، سازمان ها و احزاب، سیاست عقب و در "میان توده ها" را انتخاب نمودند. دوره، دوره تعرض به آذیخواهان بود، میدین طبقاتی هم، شاهد درگیری، دستگیری، شکنجه، کشت و کشتار کمونیست ها، مبارزان و مخالفان از جانب تازه به قدرت رسیدگان بود. آزادی های نیم بند و اختناق ترک بر داشته، بار دیگر و این بار، در ابعادی گسترده، جای خود را به سرکوب بی رویه، ترس و وحشت هر چه بیشتر داد. ضیق نمودن فضای سیاسی جامعه را می شد در خیابان ها، در ادارات، در محلات و خلاصه در تمامی حوزه های تولیدی - اجتماعی و خانوادگی به عینه مشاهده نمود. بنابراین و در بستر چنین فضا و دورانی، دو انتخاب، در برابر مدافعان کارگران و زحمت کشان قرار گرفته بود؛ راه عقب و کرنش در برابر وضع موجود و یا انتخاب سیاست به جلو و تعرضی؛ سیاستی که به مثابه خمیر مایه هر جریان و سازمان کمونیستی تلقی گشته و عملاً، خط فاصل خود را با حرافان، گنده گویان و مدعیان دورغین آرمان رهائی از زیر سلطه امپریالیستی مجزا می سازد.

در هر صورت دوران - و در حقیقت دهه شصت -، دوران تصفیه حساب های سیاسی نمایندگان طبقه کارگر و دیگر افشار زحمت کش و ستم دیده، با حاکمان ایران بود؛ تصفیه حساب ها و یا دورانی که جامعه ایران من حیث المجموع - و به غیر از گردستان -، کمتر نظاره گر پیگیری سیاست های سالم و پیشرونده و همچنین انجام تحرکات عملی و سازمانیافته نیروهای درون جنبش کمونیستی علیه ارگان های مسلح رژیم وابسته ایران بوده است. به عبارتی دقیق تر می توان گفت که عقب گرد و تسلیم طلبی، به یکی از خاصیت های سازمان های کمونیستی مدافع تغییر بنیادی نظام تبدیل گردیده بود؛ سیاستی نا صحیح و غیر بسیج کننده ای که ثمره آن در مقابل همه آذیخواهان قرار دارد و به سادگی می توان نشان داد، زمانی می توان، خلقی را از اسارت و بندگی، و از زیر یوغ سلطه امپریالیستی رها ساخت که جنگ انقلابی را علیه ارگان های مسلح نظام سازمان داد. در حقیقت جان باختگان «خی پوست»، در چنین دورانی، - یعنی در

دوران سرکوب و خفقا و همچنین در دوران بگیر و ببندهای فله‌ئی و کشت و کشتار - پا پیش گذاشتند، تا از منفعت خلق شان دفاع کنند.

به یقین و بدون کمترین تردیدی، آرمان جان باختگان «خی پوست»، یعنی راه و آرمان محمد حرمتی پور، اسد رفیعیان، جواد رجبی، عباس عابدی و حسن عطاریان، و آنهم در گره های تاریخی و حساس مبارزاتی، از جانب به اصطلاح پیروان آنان به انحراف کشانده شده است، گام به گام، جریان زنده چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) را، به سازمان بی عمل و مُرده تبدیل نمود؛ امّا، علی رغم چنین سرنوشت ناگوار و تأسف باری، تحرکات حدوداً چهارده ماهه چریکهای فدائی خلق (آرخا) در جنگل های شمال ایران، حاوی دستاوردهای کمونیستی و به اضافه، در بر دارنده ضعف ها و کاستی های مبارزاتی بوده است.

متأسفانه جنگل - در آغازین و در اوائل دهه شصت - از پراتیک کمونیستی خود باز ماند و نتوانست، "سیاست تعرض کنیم تا باقی بمانیم" را پی گیرد؛ نتوانست بر دامنه امید و شور مبارزاتی بی افزاید، حقیقتاً، اگر نگوئیم همه دلیل آن، به تعرض و به خاک و خون کشاندن پنج چریک فدائی خلق توسط صدها ارگان مسلح نظام بر می گردد؛ امّا، به جرأت می توان گفت، که یکی از دلایل مهم و اساسی آن، در ناتوانی و در ناباوری به اصطلاح ادامه دهندگان آن مربوط می شود؛ چرا که چنین گفته و یا گفته‌مانی بی معنی و یا بی اساس نیست که پیش رفت و یا پس رفت هر تحرک انقلابی و کمونیستی، خارج از حوادث احتمالی رو در رو، لحظات و یا ریسک، به افکار باز ماندگان آنان وابسته است؛ بازماندگانی که می بایست به دور از منفعت های حقیر سیاسی - شخصی، و به دور از جاه طلبی ها و ادعاهای واهی، دنباله راهی را پی گیرند که بنیانگذاران آن، بنیاد نهادند. در هر صورت بعضاً کادرها، رهبران بی کفایت، نالایق و بی خاصیت چریکهای فدائی خلق (آرخا) - و آنهم بعد از ضربه اسفند [حوت] ۶۰ و فروردین [حمل] ۶۱ -، گام به گام، راه جان باختگان «خی پوست» را کوتاه تر و سر آخر و در ارتباطی ناسالم با دیگر "رهبران" غیر سازمانی، پرونده فعالیت های کمونیستی در جنگل های شمال را بستند تا به زعم خویش، از فضای به وجود آمده، جان "تازه ای" گیرند!! رفتار و اعمال غیر سیاسی و غیر اصولی که در درون جنبش کمونیستی تک نمونه نبوده است و ده ها مورد را می توان در این عرصه ردیف نمود و نشان داد که بخشی از پس گرد جنبش کمونیستی، به دغل بازی و یا به اتخاذ سیاست های به غایت انحرافی و تخریبی به اصطلاح نمایندگان سیاسی کارگران و زحمت کشان مربوط می شود؛ مضافاً این که ناگفته نماند، آرمان «خی پوست» را هم نمی توان و نمی باید، به عنوان یگانه حرکت انقلابی و یا کمونیستی امیدبخش به دنیای بیرونی معرفی نمود؛ امّا و در عوض می توان از آن، به عنوان حرکتی اصیل، ثمربخش و پر شور یاد کرد و خارج از هر گونه تعصبات سیاسی - تئوریک، به تجلیل، به بررسی و یا به بازنگری آن پرداخت.

مطمناً هر ساله - و به مانند صدها جنگ نابرابر عناصر و نیروهای کمونیستی با رژیم سرپا مسلح -، اندر باب «خی پوست» مازندران در جنگل های شمال ایران که منجر به جان باختن پنج فدائی کمونیست - محمد حرمتی پور، اسد رفیعیان، جواد رجبی، حسن عطاریان و عباس عابدی - گردیده است، یاد، گفته و یا نوشته می شود. در این روز یعنی در چهارم فروردین سال هزار و سیصد و شصت و یک بود، که جنگل «خی پوست» مازندران، توسط گله ها و جرثومه های فساد و تباهی نظام امپریالیستی به خون نشست و بار دیگر، بخشی از افکار جویندگان راه رهایی و کمونیستی، از مسیر تأثیرگذار خود باز ماند. آرمان «خی پوست»، ضربه و شکست خورد و از حرکت انقلابی خود باز ماند؛ ضربه و شکستی که اجتناب پذیر، قابل پیشگیری و مستلزم رعایت قوانین اولیه جنگ چریکی - یعنی تحرک دائمی، هوشیاری دائمی و بی اطمینانی دائمی و مطلق - علیه دشمن سرپا مسلح و هار بود؛ خطاها و یا ضعف هائی که دخالت با واسطه و مستقیمی، در پس رفت و پیش رفت جنگ های بسیج کننده دارد.

به طور حتم، تجارب و نمونه‌ها در این زمینه فراوان اند و جنبش کمونیستی جهان و به ویژه ایران و آنهم در دوره‌های تاریخی مبارزاتی خویش علیه نظام‌های امپریالیستی شاهد بوده است که چگونه انتخاب تاکتیک‌ها و تکنیک‌های ناصحیح، و یا تکرار خطاهای - ولو ناچیز - می‌تواند، حیات و شیرازه جنگ‌های انقلابی و یا سازمان کمونیستی را از هم بپاشاند و مانع پیشرفت و رشد انقلاب ضد امپریالیستی گردد. در حقیقت ضربه «خی پوست» مازندران را، می‌توان از این دست موارد بر شمرد و به اثبات رساند که تعرض به «خی پوست» و به تبع آن، واماندگی پیگیران راه آن رفقاء، چگونه توانست دوره‌ای از حیات سیاسی یک جریان بالنده را نابود سازد و بر یأس و بر ناامیدی نیروها و عناصر درون جنبش کمونیستی بیفزاید. آری ضربه به «خی پوست»، - آغاز و در حقیقت - پایان دوره‌ای بود که به اصطلاح ادامه دهندگان آن، یا پیش گذاشتند تا پرچم "سازمان کمونیستی" را علم نمایند و "تعریفی نو" و یا "تازه‌ای"، از تفکر رفقای جانبخته‌ای همچون محمد حرمتی پور و دیگر یارانش به جامعه ارائه دهند.

به هر روی پرونده سیاسی «خی پوست»، به مانند ده‌ها حرکت مبارزاتی ثمربخش، بسته شد و در ذهن‌های بعضاً عناصر و یاران هم نظر آنان به یادگار مانده است، به همین دلیل، بی‌مناسبت نیست تا جدا از تجلیل، از جان باختگان «خی پوست» و همچنین به منظور شناساندن آرمان و اهداف مبارزاتی آن رفقاء به نسل امروزی، به بازگویی آن ایده و عملی بپردازیم که جامعه ایران - این روزها - در حسرت آن مانده است؛ جامعه‌ای که تشنه مشاهده این دست اتفاقات کمونیستی و کارساز، از جانب مدعیان منافع طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان علیه رژیم‌ها و مسلح می‌باشد؛ همچنین بی‌مناسبت نیست تا هر یک، به سهم خود بار دیگر، بر منش و بر افکاری تأکید ورزیم که امیدبخش، تأثیرگذار و حامل سیاست بسیج‌کننده می‌باشد و متعاقباً به اثبات رسانیم، زمانی می‌توان، سخن از نقش پیشاهنگی و پیشقراولی مبارزات اعتراضی - توده‌ئی را به میان آورد، که جانباں بشریت را به مصاف عملی طلبید؛ مصاف عملی که ضامن پیشروی‌ها و افزایش پتانسیل و روحیه مبارزاتی ست.

پُر واضح است که انقلاب ایران و تغییر اسفبار فاز جنبش کمونیستی، نیازمند وفاداران عملی راه همه جان باختگان در صحنه نبرد نابرابر با حاکمان مسلح است؛ نیازمند "ایستاده ماندن" و "ایستاده مُردن" است؛ به دیگر سخن، نمی‌توان ادعای به سر انجام رساندن انقلاب را داشت و کمترین تلاش، و گام عملی در جهت آن بر نداشت؛ نمی‌توان ادعای هدایت سازمان و یا حزب کمونیستی را نمود و کمترین همسانی بنیادی، با افکار و با برنامه‌های آن نداشت؛ نمی‌توان از بی‌اهمیتی تفکر و ایده‌های گمراه‌کننده و از روابط ناسالم و غیر کمونیستی سخن به میان آورد و کمترین تلاشی در جهت رفع آنها نکرد؛ منش، متد، افکار و یا ایده‌ای که نه تنها با آرمان پنج رزمنده «خی پوست» در مغایرت قرار داشته و - دارد -، بلکه کمترین همسوئی با اهداف و با منش کمونیستی ندارد، بدون کمترین شک و شبهه‌ای، ادامه آنها، جز به هرز بُردن بیش از این انرژی‌های باقی مانده نیست.

متأسفانه جنبش ایران بیش از اندازه در اثر بی‌مبادلاتی‌های به اصطلاح سازمان‌ها و احزاب کمونیستی صدمه خورده است؛ بیش از اندازه، نیرو دفع نموده و بیش از اندازه، سر در گم و به بیراهه رفته است. دهه هاست که تکاندن گرد و خاک‌ها از بدن‌های نحیف میراث‌خواران و مدعیان انقلاب توده‌ئی، به کار عظیمی تبدیل گشته است، بی‌گمان این امر مستلزم جایگزینی اعمال با گفته‌ها، و همچنین مستلزم جسارت و شهامت کمونیستی ست؛ نیاز به آن است تا در خلاف مسیر کنونی - یعنی تسلیم طلبی و انتظار - حرکت نمود و بدون حساب‌گری‌های سیاسی - تشکیلاتی، بار ناکرده‌ها و سستی‌ها را بر عهده گرفت، با دلیری کمونیستی، با مخاطبان، با عناصر مبارز و با مردم خود، سخن گفت. به طور طبیعی شرط اولیه و اساسی چنین موضوعی، در بیان حقایق، در چیدمان صحیح وظایف و مهمتر از همه اینها، منوط به سازمان دادن نیروهای خودی در میادین انتخابی ست. خلاصه همه مدعیان انقلاب کمونیستی - و آنهم به هر

درجه و به هر میزانی -، در چنبره ندانم کاری و در حلقه خودستانی و اشاعه تصاویر غیر واقعی، به محیط خودی اند؛ کار، سیاست و دوره ای که در تخالف با کار، سیاست و دوره، جان باختگان «خی پوست» و دیگر کمونیست های عملگرا قرار داشته و دارد.

بنابراین لازم و بجاست تا در سالگرد جان باختگان رفقا محمد حرمتی پور، اسد رفیعیان، جواد رجبی، حسن عطاریان و عباس عابدی، بر این موضع اساسی و مهم تأکید گردد که انقلاب ایران، خواهان نسل هائی از تبار نسل دهه شصت، و از نسل "ایستاده ماندن" و "ایستاده مُردن" است. همچنین، جا دارد تا یکبار دیگر تأکید گردد، که دور زدن چنین دوران باز دارنده ای، نیازمند صداقت انقلابی و متعاقباً اعلان بی پروا و قبول شکست ها و ناتوانی های سیاسی به دنیای خودی ست؛ کار و متدی که کمونیست های صدیق، پرچمدار آن بودند؛ شرط پایه ئی و اولیه ای که ضامن هر گونه پیشروی ها و پیشرفت هاست.

۲۱ مارچ ۲۰۱۶

۲ فروردین [حمل] ۱۳۹۵